

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Arts & Music

هنر و موسیقی

سلیم طاهری

۰۹ دسمبر ۲۰۱۱

«سیاه سنگ» با کیست، با «قاسمی» یا با «فاکلی»؟

در این اواخر نوشته ای از سیاه سنگ به نام «دیدار با رامشگر گیتار نگار» خواندم. این نوشته به شدت دردناک و مبتذل است. زیرا از کسی که دیگران او را روشنفکر و متعهد می نامند و سایت های گونه گون برایش صفحه ویژه می گذارند و قلمزنان برای توصیف و مدحش صف می زنند و حتی پورتال «افغانستان آزاد – آزاد افغانستان» ما (۱) نیز از این مدح عقب نمانده و با برخورد غیر سیاسی به پای نوشته اش یادداشت تحسین آمیز می گذارد؛ خواندن واژه های بی معنا از او - واژه هائی که به گفته سیمین دانشور خون انسان و به گفته ناصر خسرو در می باشند - دردناک است.

در حالی که سنگفرش های کشور ما هر لحظه با خون آلوده می شود و جلادان گونه گون بر این سنگفرش های خونین می رقصند و سگان شان با آزمندی تمام می جفند، نوشتن و یا سخن گفتن برای وحید قاسمی، مدیحه سرای جلاد مشهور کشور ما، مسخره چه که ننگین است. در شرایطی که شانه های مردم هر روز ده ها جسد را می کشند و مستر گرین های ۴۹ کشور از هیچ تعدی و ستم دریغ نمی ورزند، پروژه های داوود، ناشناس، قمر گل و... به اسقاطی می ماند که گوینده و سراینده و نویسنده اش، به گفته برتولت برشت کم و بیش جنایت می کند.

حال که آقای داکتر در مورد وحید قاموسی خاموشی پیشه نکرده (۲) و سبب در را بر این مدیحه سرای «قهرمان تراشه» (۳) پاش می کند و مدیحه سرا او را «پاسدار راستین حقیقت» (۴) گفته و به گفته عامیانه حساب را برابر کرده، اجازه بدهید که ما هم این نوشته را نه از لحاظ غث و سمین نوشتاری، بلکه از رهگذر مضمون و محتوا مورد بحث قرار بدهیم. تلاش برای این بحث وقتی شدت گرفت که پورتال خود ما نیز حداقل در یک هفته، دو بار با اشتباه سیاه سنگ و شکرالله شیبون همراه شد، که این مهمترین انگیزه برای آغاز این بحث شد، ورنه از سیاه سنگ در گذشته چیزهای خوب و بد زیاد خوانده ایم، که فرصتی برای بررسی اش نداشته ایم.

آقای سیاه سنگ، اجازه بدهید در شروع، چنانچه از «جهانی» پرسیده اید و به حق پرسیده اید که «گزینه خاوری "بهگت کبیر"، آنها هم با برگردان از سرچشمه های انگلیسی (نه هندی)، به چه درد خوانندگان باری جهانی خواهد خورد؟» (۵) ما هم از شما بپرسیم که مدیحه سرائی تان برای یک مداح جنایتکار به چه درد خوانندگان تان

خواهد خورد؟، چنانچه به حق به باری جهانی گوشزد کرده اید که «اگر ... خواسته باشد، با برگردان اینها روزن روشنی افگنی به سوی زبان پشتو باز کند، گرهی از کار فروبسته همزبانانش نکشوده و نمی تواند بکشد. در گستره ادبیات جهان چه اینسو و چه آنسو، سیماهایی که شناختن شان "فرض عین" پنداشته می شود، هستند. بایسته تر است نخست آنها شناخته و شناسانده شوند.» آیا فکر نمی کنید در گستره ادبیات و موسیقی جهان ده ها و صدها نام ماندگار داشته باشیم که شناختن و شناساندن آن برای نسل جوان ما که با درد به هیچ محصول فکری تازه دسترسی ندارند، از سخنوری در مورد یک مدیحه سرای جلال مهمتر، عاجلتر، مبرمتر و با افتخارتر باشد؟؟ می دانیم که می دانید و بهتر می دانید که کار دوم نیاز عاجل و فوری است، ولی نمی دانیم چرا با تمام این دانستن، باز هم به دنبال قاسمی رفته اید؟

از چند حالت بیرون نیست: یا به گفته احمد شاملو روشنفکری هستید که با درد مردم کاری ندارید، چنانچه جایی ذکر کرده اید، و دزدی هستید که با چراغ آمده اید و چراغ به دست ذهن مردم را دزدی می کنید و با لاطانات از نوع «دیداری با رامشگر گیتار نگار» آلوده می سازید؛ یا به گفته برتولت برشت هنوز چینی بر پیشانی ندارید و خبر هولناک نشنیده اید، یا تلاش دارید دل «نظاری هائی» را به دست آرید که به خاطر همسان دانستن گلبدین و احمدشاه مسعود رنجانیده اید، یا به گفته شهباز ایرج (۶) کار تقننی تان بوده و خطی از اندیشه و فکر در آن راه ندارد؟! ناگزیریم به خاطر دریافت پاسخ، قسمت های مهم نوشته «دیدار با رامشگر گیتار نگار» را مورد بحث کوتاه قرار دهیم:

«... چرا احمد ظاهر سر به نیست شد؟ چرا توریالی نواز را به دار آویختند؟ چرا داوود امید زندانی و سپس ناپدید گشت؟ چرا فضل احمد نینواز را تیرباران کردند؟ چرا بخت زمینه را زهر نوشاندند؟ چرا پیکر بنگیچه تاشقرغانی را پارچه پارچه کردند؟ چرا خون همایون رازبان و سلیم سحاب را ریزاندند؟ چرا فیض منگل بدخشی، نیاز منگل بدخشی و عزیز دروازی را به زیرزمین فرستادند؟ چرا زندگی خان قره باغی و ماستر فضل غنی را ستاندند؟»

اما چرا وحید قاسمی در حالی که میان پلیدترین و جنایتکارترین آدمکشان خارجی و داخلی کنسرت می گذارد، از طرف فهیم، خلیلی، کرزی، ناتو و سایر دژخیمان کشور ما سر به نیست نمی شود، به دار آویخته نمی شود، زندانی نمی شود و تیرباران نمی گردد؟ این سؤال را آقای داکتر مطرح نمی کند، ولی واضح است: زیرا او برای جلال می خواند، مردم را به باورهای قرون وسطائی رجعت می دهد و برای آشتی دادن دشمنان مردم حنجره اش را لیلام می کند؛ چیزی که باب طبع شورای نظار، طالبان کابلی و جهادیان و امریکا و رژیم دست نشانده اش است. اگر در گلوی او فریاد آزادی می بود او نه تنها نمی توانست در میان گله گرگ ها و «شیران» کنسرت بگذارد بلکه چنانی که نیکسون، جان لئون را از امریکا اخراج کرد و فاکلی برای این که رئیس جمهور کشورش را جلال خواند و راه تبعید را در پیش گرفت، او هم باید عین سرنوشت را می داشت، اما چنین نیست. از اینرو این پاراگراف عالی برای وحید قاسمی زبیده نیست آقای داکتر!

آقای سیاه سنگ می گوید: «هنرمندان بخش موسیقی در افغانستان - به ویژه بانوان - قربانیان قهرمان، آزادیخواهان راستین و پاسداران پاکباز فرهنگ هستند. آنچه آنها میورزند، کارآتر و نیرومندتر از خامه و نامه است...»

هنرمندان را از ته دل ارج نهیم، زیرا در تاریکترین روزگاران تاریخ نیز فانوس هنر را نه تنها با آوا بلکه با بهای جان و روان فروزان نگهداشته اند. هنگامی که دوست میداریم، اندوهگین میگردیم، تنها میمانیم، در نیمه راه رها

یا فراموش میشویم، پیش میرویم، میشکنیم، در میمانیم، میموتیم، میپوئیم، می افتیم، و بار دیگر برمیخیزیم، به موسیقی پناه میبریم تا آرام گیریم»

و باز هم پاراگراف نغز و زیبا، اما به قامت مدیحه سرای جلاخان برابر نمی آید. ما دو ترانه، یکی از «گیتار نگار» داکتر و یکی هم از گیتار نگار چیلی نقل می کنیم (فراموش نکنیم که نه داکتر و نه من به فورمول جغرافیا چندان باور نداریم) و آقای داکتر بفرماید به ما بگوید که کدام یکی را می توان آزادیخواه راستین و پاسدار پاکباز فرهنگ دانست: وحید قاسمی (این ملک آزاد در باور تو/ آزاده گردید از لشکر تو/ احمد نشسته در سنگر تو/ خدا یارش باد خدا یارش باد/ مرد آمدی و مردانه رفتی/ شاخ جوانیت را شکستی/ در راه دنیا در راه نجات مردم/ نامت مبارک نامت مبارک/ نامت گرمی مسعود افغان/ حماسه تو مشهور دوران/ نام تو ثبت هست در دفتر جهان/ نامت مبارک نامت مبارک/ در هجرت تو دل ها به عزاداری/ آئین خوبت مردی و یاری / آرمان پاکت تا عرش جاری/ نامت مبارک نامت مبارک/ چشم و چراغ افغانستانی/ مسعود افغان بهتر ز جانی/ مسعود عالم و درد و جهانی/ نامت مبارک نامت مبارک/ این ملک آزاده در باور تو/ آزاده گردید از لشکر تو/ احمد نشسته در سنگر تو/ خدا یارش باد خدا یارش باد/ خدا محمد رستگارش باد/ خدا محمد رستگارش باد) و ویکتور خارا (نه برای خواندن است که می خوانم و نه برای عرضه صدایم/ نه، من آن شعر را با آواز می خوانم که گیتار پر احساس من می سراید/ چرا که این گیتار قلب زمینی دارد و پرنده وار پرواز کنان در گذر است/ و چون آب مقدس دلاوران و شهیدان را به مهر و مهربانی تعمیر می دهد/ پس ترانه من آن چنان که ویولتا می گفت هدف یافته است/ آری گیتار من کارگر است، که از بهار می درخشد و عطر می پراکند/ گیتار من دولتمندان جنایتکار را به کار نمی آید که آزمند زور و زر اند/ گیتار من به کار زحمتکشان خلق می آید تا با سرود شان آینده شکوفا شود/ چرا که ترانه آن زمانی معنائی می یابد که قلبش نیرومندان در تپش باشد/ و انسانی آن ترانه را بسراید که سرودخوانان شهادت را پذیرا شود/ شعر من در مدح هیچ کس نیست/ من نمی سرایم تا بیگانه ای بگرید/ من برای بخش کوچک و دور دست سرزمین می سرایم/ که هر چند باریکه بیش نیست اما ژرفایش را پایانی نیست/ شعر من آغاز و پایان همه چیز است/ شعری سرشاری از شجاعت/ شعری همیشه زنده و تازه و پویا)، آقای داکتر کدام یکی آزادیخواه راستین و پاکباز فرهنگ است، قاسمی یا خارا؟؟

آقای سیاه سنگ شما بگوئید که کی «در تاریکترین روزگاران تاریخ نیز فانوس هنر را نه تنها با آوا بلکه با بهای جان و روان فروزان نگهداشته...»؟؟ شما بگوئید «هنگامی که دوست می داریم، اندوهگین میگردیم، تنها میمانیم، در نیمه راه رها یا فراموش میشویم، پیش میرویم، میشکنیم، در میمانیم، میموتیم، میپوئیم، می افتیم، و بار دیگر برمیخیزیم، به موسیقی {کی} پناه میبریم تا آرام گیریم»، قاسمی یا خارا؟؟

ویکتور خارا می گوید که گیتارش به کار دولتمندان جنایتکار نمی آید، اما قاسمی گیتارنگار جلاخان است؛ خارا می گوید که گیتارش به کار زحمتکشان خلق می آید تا با سرود شان آینده شکوفا شود، و قاسمی با گیتارش نام جلاخان را مبارک می سازد و آرمان چتل آنان را در سیم های گیتارش «پاک» می کند، شما بگوئید کدام یکی را می پذیرد؟؟ به راستی، نیت تان را نمی دانیم ولی نوشته تان به خوبی نشان می دهد که با خارا نه بلکه با قاسمی هستید، ورنه در زمانی که جلاخان از هر زمان بیشتر در خون مردم مست و خرام و نشئه می شوند و قاسمی در این میان برای جلاخان می سراید و گیتار نگار تان می شود و تریبون تحسینش را می قاپید، پس با خارا نیستید، با مداح جلاخان هستید.

سیاه سنگ ادامه می دهد: «هنرمندان شایان نکوداشت و شایسته آفرین اند. در سرزمین ما، همپای درآمیختن بحران و بوران، هنگامی که سینه سپهر تنگی می گیرد؛ هر آنچه سنگپاره های نفرین در فلاخن توان و توان فلاخن می‌گنجند، به پرواز درمی آیند و یکراست آینه خانه دل - و گاه زندگی - هنرمندان را ریز ریز می‌شکنند. چرا چنین؟ کاش میدانستیم.»

دقیقاً. اما کدام هنرمند، آقای داکتر؟ هنرمندی که به کابل می آید و با پروژه رژیم پوشالی شروع می کند به آشتی دادن دژخیمان مردم ما تا توده های ستمدیده ما را بیشتر بکشند، بدرند و چور کنند، هنرمندی که با اکت های تهوع آور مذهبی تلاش دارد تا طالبان را با جهادیان و جهادیان را با تکنوکراتان و همه را با استعمار آشتی (۷) دهد تا مردم را بیشتر به اسارت دربیابان و چپاول کنند، یا هنرمندی که علیه استعمار و بردگی می جنگد و خواهان استقلال اقتصادی و سیاسی است و فریاد می زند که استقلال داده نمی شود بلکه گرفته می شود (۸)، کدام یکی آنان شایان نکوداشت و شایسته آفرین اند، آقای داکتر؟؟

هنرمندی که برای غارتگر مدیحه می سراید، هنرمندی که برای شکنجه گر حلق پاره می کند، هنرمندی که آمدن و رفتن یک دزد غارتگر را مرد مردانه می گوید، هنرمندی که نام یک قاتل را مبارک می خواهد، هنرمندی که چپاولگر را ناجی مردم می داند، چرا نباید آقای سیاه سنگ دل چنین هنرمندی را با «هر آنچه سنگپاره های نفرین در فلاخن توان» داریم ریز ریز نسازیم، امید که دانسته باشید!

اما هنرمندی که علیه غارت ترانه می خواند، علیه دزد فریاد می زند، چپاولگر را افشاء می سازد، از فرانک های استعماری صحبت می کند، توطئه صندوق بین المللی پول را آشکار می سازد، از شلاق جنایتکاران می گوید (۹)، دقیقاً در چنین موردی با شما آقای داکتر هم‌نوا هستیم که این نوع «هنرمندان شایان نکوداشت و شایسته آفرین اند»، زیرا با ترانه های او می توانیم به پیش برویم، وقتی می شکنیم، درمی مانیم، میمونیم، میبوییم، می افتیم، با ترانه های این هنرمندان بار دیگر برمی خیزیم، ولی با ترانه های قاسمی تخدیر می شویم، به خلسه می رویم، به قرون وسطی بر می گردیم، به پای دژخیم می افتیم و از اینرو لمیده می مانیم و برخاسته نمی توانیم!

پی نوشت ها:

۱. متن سخنرانی داکتر صبورالله سیاه سنگ - دیدار با رامشگر گیتار نگار، پورتال افغانستان آزاد - آزاد

افغانستان، ۷ دسمبر ۲۰۱۱

۲. «اگر از همین اکنون تا پایان زندگی، در برابر همه رویدادهای جهان یکسره خاموشی پیشه کنم،

نه هفت لایه آسمان به زمین خواهد افتاد و نه در سرنوشت زادگاهم به اندازه سر سوزن دگرگونی خواهد

آورد.» این یکی را می پذیرم، سیاه سنگ، سایت آسمانی، می ۲۰۰۹

۳. «به شفافیت آب، روشن است که اگر گرد آوری شیشه پاره ها هر قدر هم هنرمندانه و ظریفانه

صورت گیرد، نمی توان از آن قلب پیش از شکستن را ساخت. هدفم «کابل ویران» است، جا نیکه امروز

بیشتر از یک دیپوی مهمات و دخانیات نیست و ظاهراً درحیات لابراتوار سیاسی هزاران تجربه جهادی و

جنائی هنوزآزمون نشده، فقط و فقط دودکش هائی برای بیرون دادن دود دارد و دیگر هیچ.

در زمین امروز کابل انگشت ها و ماشه ها گره شده باقیمانده، همانگونه که در آسمانش از مدتها به اینسو

دود باروت و دود حشیش "چرس" به هم آمیخته سوی عرش خدا می رود. دشواری های پیاپی مرگبار،

کابل را اینک به کورگره ناگشودنی آنچنانی مبدل ساخته، که کار باز کردن آن، از دست و دندان و قیچی

گذشته و این کلاف در همباف به سان انبوهه ای از هزاران پرسش بی پاسخ و هزاران نکته بی مکان با لگد بیرحم آدمخواران قبله گم کرده ، از پرتگاهی به پرتگاه دیگر میلغزد و تازه باز هم برای یکبار دیگر ، درس اشیب تباهی شهروندانش ، کاسه صبر تلخ خویش را در دستانی شکسته و زخم خورده لرزانش بالا نگهداشته و در کشمکش چپ و راست ریش پهن های سپید پوش، منتظر کشاکش فاجعه یک کبریت و کبریت یک فاجعه درس زمینی هست که کمترین جرعه آتشبارش بم و خمپاره است.

اگر قرار باشد برای بازماندگان کابل امروز شعری بسرایم ، به مشکل نیم مصراع خواهد شد ، شاید کمتر از آن و شاید هم به کوتاهی " همه یارانند به پریشانی " و دیگر هیچ ...

و اتفاقاً آنسو تر درگستره حقیقی شهر کابل (که به مساحت خیرخانه و کارته پروان خلاصه شده است) آنکه خوب می دود و خوب می تازد و به خیالم که بیشتر پنجشیری تازی می کند تاترکتازی ، جواهر فروشان مشهور و معروف احمدشاه مسعود ، عبدالله عبدالله ، فهیم ، قانونی ، ربانی و ... است.

مسعود چارنعلی سیاسی را به تقلید از اسپ افیونی ناپلیون به گمان خودش آنقدر سیستماتیک می رود که برای اثبات شدن از طویلله پاریس کوچکترین جای شک و شبهه باقی نمی گذارد. این قهرمان تراشه ، که حتی " ناپلیون ثانی " بودن را نیز افتخار می داند، هنوز نمی فهمد که کره اسپ های فرانسوی ، به ویژه نسل ناپلیونی آن، اگر در یک هزار معرکه پیروز گردند، آخرین تاخت شان به سوی باخت " واترلو " ست ... و آنگاه به زانو درآمدن اسپ مساوی به سجده در افتادن سوار است.

مسعود امروز، که به یاد انجنیری ناتمام دیروزش، دست به جنراتور و داینمو هم می زند، این بار مقناطیس کرسی حاکمیت راجان چارچ نموده است که رئیس جمهور راجذب می کند و صدراعظم رادفع ، این یکی را بالاشدن نمیگذارد و آن دیگری را نشستن . و واضحاً که در پشت اینهمه پشم و پکول و پروفیسور بازی ها ، چیزی جز اندیشه نابود ساختن فرهنگ و فرزند این دیار از شش جهت نمیتواند وجود داشته باشد . هدف یکبست و تیرکش های گوناگون آنها می جنگند ، می دزدند ، می کشند و می خندند و به نوبت پیروز می شوند... گهگاهی از سرشوق و تفنن باهم آشتی می کنند و بازمی جنگند و هرشب هر جانب درگیر با بانگ خود بلند اعلام میدارند که در نبرد برنده بوده است (بیچاره مردم ، فریاد می زنند که این یک و آن یک دروغ می گوید ، و آن دیگری شکست خورده است .) و با تاسف باید گفت که با اینگونه قضاوت و محاسبه ، مردم اشتباه می کنند .

خواهید پرسید مگر چگونه ؟

جنگیدن جهادی ها حقیقت دارد ، اما نکته اینجاست که در برابر چه کس و یا کسانی و آنهم به چه شیوه و چگونه ؟

آری تصادفاً آنها خوب هم می جنگند ، خوب می کشند و خوبتر از کشتن ، می دزدند ، چور و چپاول می کنند ، آنان با پیشرفته ترین اسلحه مشترکاً در برابر مردم قرار دارند و بر روی مردم آتش می گشایند و مگر نه اینست که بازنده جنگ در این میانه مردم است ...

و آنها امروز حقیقتاً برنده جنگ ، این مردم است که یا با تفنگ کشته می شوند و یا پس از جنگ در فاصله دو انفجار به گونه دیگری می میرند.

مردگان تاریخ از سنگرهای پوشالی ترازگورستان شان، به دیار زندگان، هجوم هجوم، اجل می فرستند. آنان زندگی رامی کشند و خود در نیستی مرگ، زیسته می شوند. اینهم به گفته کسی اگر همان شیطنت تاریخ نیست، چیست؟

باری نباید انصافاً با انداختن این مصیبت پایان سده گذشته، به جوی ها و دریا های کوچک دیار خود ما خواب و آرامش آبی مرجان ها و ماهی ها را آلوده ساخت و آب ها را خندق نمود. برای راه حل تهدابی، اینک بازوان برومند فرزندان ملتی به کار است که خطر کنند، با همه نیرو این حجم کاهل و باطل را بردارد، تا لبه اوقیانوس آرام ببرد و از بالا ترین جایگاه به پائین بیفکند، تا برود که به پائین آنها و به انتهای خودش برسد"...

جائی(احتمالاً در سایت افغان جرمن آنلاین) خوانده ام که این نوشته را داکتر سیاه سنگ در زمان جنگ های خونین جهادی ها برای نشریه «راه» چاپ المان به گرداندگی فاروق فارانی از کابل ارسال نموده بود، در صورتیکه این خواندنی اشتباه بوده باشد، از آقای داکتر همینجا معذرت می خواهم.

۴. نویسنده و پژوهشگر گرانقدر ما جناب داکتر سیاه سنگ، وحید قاسمی، سایت کابل نات

۵. جهان جهانی، صبورا الله سیاه سنگ

۶. «او گاهی از سر تفنن آهنگ های پر طرفدار انگلیسی و هندی را به زبان فارسی ترجمه می کند و از طریق شبکه اجتماعی فیس بوک در اختیار علاقمندان قرار می دهد.» مجله فرهنگی هفت؛ سیاه سنگ از زبان خودش، شهباز ایرج، بی بی سی، ۲۷ ژوئیه ۲۰۱۱

۷. آشتی میوه شیرین خدا است/آشتی لطف بلورین خدا است/آشتی کن که وطن در خطر است/مردم خسته ما دربر است/آشتی آشتی میوه شیرین خداست/آشتی آشتی لطف بلورین خداست/ای وطندار عزیزم به دلت کینه نمان/باز بر شادی دستان غمت خینه نمان/آشتی کن که ضروری است به درمان چشم/هم خدا خوش بود و هم روح شهیدان وطن/وطن تشنه بیچاره من خسته شدی/به غم و کینه اولاد خودت بسته شدی/چه کسی پاره دامن تو را می دزد/دل بیگانه به احوال تو کی می سوزد/کینه را گم کو بیا خانه را آباد کنیم/کمر را بسته و ویرانه را آباد کنیم/مادر و کودک ما را دیده بر راه توست/دل غمگین عزیزان خود را شاد کنیم - ترانه وحید قاسمی در آستانه ایجاد شورای پوشالی عالی صلح.

آقای داکتر، این گیتار نگار از کدام آشتی صحبت می کند، از آشتی میان ملا عمر مجاهد و قسیم فهیم؟ از آشتی میان ملا عمر و ملا اوباما؟ از آشتی میان کرزی و ملا عمر؟ از آشتی میان ملا و تکنوکرات؟ از آشتی میان ملا سلام ضعیف و ملا عبدالله عبدالله؟ از آشتی میان دژخیمان امریکائی و افغانی؟، از کدام آشتی و چرا؟

باور دارم که نه شما و نه من، هیچ کدام عقیده نداریم که این توده ها هستند که در مقابل یکدیگر کینه و نفرت دارند و باید آشتی کنند، درست می گویم؟ «نه این حکومت از سوی مردم برگزیده شده و نه مخالفین نمایندگی از ملت می کنند. تصمیمهای بزرگی که برای افغانستان گرفته می شوند، در خاک این کشور تهیه و پخته نمی شوند. این تصمیمها بدون شک، ریشه دارند در کاخ سپید ایالات متحده. در افغانستان یا برونمرزها نخواهد بود کسی که با رویدادهای جاری این کشور آشنایی داشته باشد و این نکته را نداند.» پس این گیتار نگار با آن صدای شیرینش کی ها را به آشتی می خواند؟ معلوم است که دژخیمانی را به آشتی می خواند که همین اکنون «یکایک مردم افغانستان در هر گوشه کشور و نیز در برونمرزها می دانند آنچه و

آنکه امروز بر مردم فرمانروائی می کند و همچنان آنانی که در برابر فرمانروائی کنونی "مخالفت" مسلحانه یا غیرمسلحانه نشان می دهند، یا ساده تر گفته شود، کلیت روند "حاکمیت" کنونی و کلیت روند "تخالف با حاکمیت" کنونی ریشه در تصمیمهای بیرونی دارد.» (رویداد های افغانستان از چشم انداز دیگر، فوزیه آرین و صبورالله سیاه سنگ، وب سایت آسمائی، ۲۰۰۷/۵/۱)، پس این میانجی آشتی میان جلادان، به هیچ صورت آزادیخواه راستین شده نمی تواند و بر یک روشنفکر شایسته نیست به پای تحسین چنین هنرمندی بنشیند، درست می گویم؟؟

۸. «ما پس از قرن ها بردگی و استعمار ۵۰ سال می شود که استقلال داریم. ولی ما تنها فوتوکاپی استقلال را به دست آورده ایم. امروز ما برای سند اصلی استقلال دعوا راه می اندازیم. ما استقلال سیاسی و اقتصادی می خواهیم. استقلال داده نمی شود بلکه گرفته می شود.» تیکن جا فاکلی

۹. راست میگن؟ افریقا بدهکار است! / افریقای برده، مستعمره، عذاب دیده، غارت شده/ افریقا بدهکار است. / کوهی از پول/ که فرانک آفریک استعماری دزدید/ مستبدهای مقصری/ که مقابل بانک های شان در سویس مواظب اند/..../ به مزد مزدور/ و اسلحه شکنجه گر/ میلیارد ها فران/ از کشورهای بدبخت دزدیدند/..../ راست میگن؟ افریقا بدهکار است! / آیا افریقا هنوز هم بدهکار است؟ نه! / ۴۰۰ سال استعمار/ سال ها کار اجباری/ هزاران شرکتی که این قاره را غارت کرده اند! - قسمتی از ترانه ترانه تیکن جا فاکلی، برگردان از حمید بهشتی، پورتال افغانستان آزاد - آزاد افغانستان.